

مؤلفه‌های جامعه مدنی و بحران‌های اجتماعی

کتابک خبیری

چکیده

جامعه مدنی و بحران‌های اجتماعی دو مفهومی می‌باشند که در رابطه و تعامل نزدیک با یکدیگر قرار دارند. به عبارت بهتر، پایان یکی به مفهوم آغاز دیگری است.

در یک عبارت ساده، جامعه مدنی وسیله‌ای است برای ارتباط، ارتباط میان دولت، مردم و انسان‌ها؛ جامعه مدنی با منافع عمومی و منافع افراد سروکار دارد. جامعه مدنی یک مفهوم ایدئولوژیک یا آرمانی نمی‌باشد. این مفهوم با اصولی نظیر حکومت بر اساس قانون، توزیع قدرت، حاکمیت ملی، مشروعیت و آزادی‌های متعارف سروکار دارد.

جامعه مدنی در سیر تکاملی خود با برخی بحران‌ها مواجه است. این بحران‌ها، بحران هویت، مشارکت، مشروعیت، توزیع، اقتدار و ادغام اجتماعی می‌باشند. به عبارت بهتر، جامعه مدنی نتیجه عبور از این بحران‌ها

می‌باشد. اما در عین حال، در برخی زمان‌ها این بحران‌ها مجدداً به جامعه مدنی بازگشته و آن را دچار آشوب می‌نمایند.



جامعه مدنی جامعه‌ای است مبتنی بر گفتگو. در این معنا برای گفتگو حداقل به دو عنصر قاعده گفتگو و ابزار آن نیاز می‌باشد. بنابر این جامعه مدنی را می‌توان در دو مفهوم کلی عنوان نمود. مفهوم اول قانون است که جامعه مدنی، جامعه‌ای قانونمند و قانون مدار در حالت کلی تلقی می‌شود. زمانی که جامعه مدنی را با قانون مترادف بدانیم، با دو مفهوم قرارداد اجتماعی که نوعی میثاق انسانی در جهت حفظ حقوق افراد، و مفهوم حاکمیت ملی که به گونه‌ای توزیع کننده قدرت میان اعضای قرارداد اجتماعی می‌باشد، مواجه هستیم.

اما مفهوم دیگر، مفهوم واسطه‌ای است، به این معنا که جامعه مدنی فضای میان اقتدار و مردم است و به نوعی یک عنصر ارتباطی می‌باشد. در این حالت جامعه از سه بخش تشکیل شده است؛ یک بخش از آن دولت یا حیطه دولتی می‌باشد، بخش دیگر افراد و شهروندان می‌باشند که حیطه خصوصی است. در این میان جامعه مدنی حد فاصل میان این دو و رابط آنان است که حیطه عمومی را تشکیل می‌دهد. در این مفهوم جامعه مدنی شامل مجموعه نهادها، بخش‌ها، شوراهای اتحادیه‌ها و ... می‌باشد که هر یک با داشتن کارکردی خاص، حالت نظام‌وار به اجتماع داده و گردش کلی تعاملات آن را موجب می‌شوند.

گرامشی جامعه مدنی را سنگرهای ملت می‌داند که دولت برای فتح یک جامعه می‌باید آن را فتح کند. پس به عبارتی جامعه مدنی حد فاصل و وسیله ارتباطی و تعامل دولت و مردم است. و نتیجه کلی را می‌توان از این امر گرفت. یکی اینکه جامعه مدنی قدرت دولت را بیشتر می‌کند، و دیگر اینکه جامعه مدنی قدرت ملت را افزون می‌نماید. به عبارتی یا قدرت سمت جامعه را مشخص می‌کند و یا جامعه سمت قدرت را.

جامعه مدنی یک ایدئولوژی یا آرمان نمی‌باشد. هدف جامعه مدنی حفظ وحدت ملی و پویایی نظام است و طیفی از منابع فردی تا منابع جمعی را در بر می‌گیرد. جامعه مدنی در این بیان، واقع‌نگری را در مقابل آرمان‌گرایی قرار داده و نوعی عمل‌گرایی را به

کار می‌بندد. سطوح عملکرد مدنیت در سه سطح فرد، جامعه و حکومت بیان می‌شود. در سطح فردی، انسان قدرت را در قالب منافع جستجو می‌کند. در سطح جامعه، قدرت توزیع شده و قرار داد اجتماعی حالت عملی به خود می‌گیرد. در سطح حکومت، روند تعامل این دو بخش شکل واضح به خود گرفته و حدود آن معین می‌گردد. به عبارت بهتر، قدرت در قالب جمع مطرح می‌شود.

جامعه مدنی به عنوان نوعی آرمان ملی که حفظ وحدت را با خود به همراه دارد، دارای چند خصوصیت کلی می‌باشد. و عبارتند از:

۱- میل به تغییر: میل به تغییر پیش زمینه نوعی پویایی است که هدف آن رسیدن به وضعیتی مناسبتر برای کسب بهتر اهداف می‌باشد. پویایی از جمله خصوصیات اصلی وضعیت نظام وار می‌باشد که در آن متغیرهای موجه در یک وضعیت تعاملی به سر می‌برند و هدف آنان، کمال سیستم و رسیدن آن به هدف مطلوب‌تر می‌باشد.

۲- توزیع قدرت: اساس هرگونه فعالیتی بر مبنای تعاملات قدرت می‌باشد. این قدرت در قالب جمع متعالی می‌شود و هر جامعه‌ای ارائه دهنده قدرتی است برتر از توانایی اعضای تشکیل دهنده آن. این مفهوم تجلی بخش دولت است که خود وظیفه توزیع مجدد قدرت را در میان اعضا برای رسیدن به اهداف قرارداد اجتماعی بازی می‌کند و نوعی تحدید قدرت دولت را برای کنترل بهتر آن موجب می‌شود.

بنابر این توزیع عادلانه قدرت مبنای جامعه مدنی است که در دو مفهوم به کار می‌رود. یکی توزیع عادلانه قدرت بین جامعه و دوم نظارت بر قدرت دولت بر مبنای اداره عمومی و به جهت نفی هرگونه انحصار.

۳- پذیرش تکثر: هر جامعه انسانی اساساً از ابعاد گوناگون مادی و معنوی تشکیل شده که همگی به عمل مشغولند. تکثر خصوصیت اصلی هر اجتماع انسانی می‌باشد و ریشه از یکسان نبودن ماهیت انسانی می‌گیرند. بنابر این اساس هر جامعه مدنی که در آن اعضا به همکاری و گفتگو با یکدیگر برای کسب منافع مادی و معنوی خویش مشغولند، تکثرگرایی و تکثرپذیری مدنی و توزیع مناسب قدرت و اقتدار میان اعضای این جامعه می‌باشد. در تکثر گرایی مدنی، محور جامعه مدنی بر پایه طیف وسیعی از نهادها می‌باشد که رابط میان ملت و دولت هستند.

۴- دمکراتیزه کردن: جامعه مدنی از قدرت افرادی تشکیل شده که آن جامعه را پدید آورده‌اند. زمانی که انسان زندگی فردی را وسیله مناسبی برای کسب منافع مادی و معنوی خویش نمی‌بیند، به جمع روی می‌آورد. جمعی که نوعی شیوه همکاری را در میان خود قرار داده و تجلی آن را در ساخت دولت مطرح می‌سازند. بنابراین وظیفه دولت، ایجاد نوعی اقلیت حاکم نمی‌باشد؛ بلکه پدید آوردن زمینه بهتر برای تعامل اکثریت است که خود با مفاهیمی از جمله تساهل، گفتگو، قانون‌مندی، عدم استبداد و خشونت، ایجاد حق و غیره را پدید می‌آورد. دمکراتیزه شدن زمانی پدید می‌آید که دولت به این باور برسد که کارگزار مردم است و تجمعی از قدرت و منافع انسان‌ها، نه کارفرمای آنان که تحمیلی از قدرت گروهی باشد.

۵- وجود فرهنگ سیاسی مشخص: شاید اساسی‌ترین عنصر جامعه مدنی را بتوان فرهنگ سیاسی مشخص نامید. تفاوت میان جوامع از دیر باز امری واضح و مشخص بوده و تفاوت میان رسوم، زبان، سنت‌ها و برداشت‌ها از مفاهیم و عکس‌العمل به مسائل اغلب در جوامع مختلف، متفاوت و گوناگون می‌باشد.

از دید سیاست، دانستن این نکته که چگونه افراد وقایع را تفسیر می‌کنند، بسیار مهم است. هر کس بر اساس نوع دیدگاه خاصی که دارد به تعبیر وقایع و مسائل می‌پردازد. به عبارت بهتر، تحلیل فرهنگی همواره مشخص می‌کند که افراد چگونه فکر می‌کنند و چگونه نسبت به مسائل اطراف خود حساسیت نشان می‌دهند.

مردم نیز مجموعه کمال مطلوب‌هایی درباره چگونگی کارکرد نظام سیاسی، اقدامات حکومت و خواستهایی از نظام داشته و در عین حال و تکالیفی در قبال آن دارند. این مجموعه باورها، خواسته‌ها، ارزش‌ها، وابسته‌ها درباره نظام سیاسی، فرهنگ سیاسی هر ملت را بوجود می‌آورد که با ملت‌های دیگر تفاوت دارد. به عبارت دیگر، فرهنگ سیاسی، روانشناسی ملت از لحاظ شناخت سیاسی است.

هر فرهنگ سیاسی محصولی از تاریخ جمعی نظام سیاسی و تاریخ زندگی اعضای آن نظام است. بنابراین فرهنگ سیاسی ریشه در وقایع کلی و تجربیات شخصی دارد. فرهنگ سیاسی سعی دارد تا بسیاری از مفاهیم کلی نظیر ایدئولوژی سیاسی، اخلاق، روح ملی، روانشناسی ملی و سیاسی و ارزش‌های بنیادین مردم را روشن، واضح و منظم سازد.

فرهنگ سیاسی نتیجه روند جامعه‌پذیری سیاسی است. یعنی فرآیندی که به موجب آن افراد ضمن آشنا شدن با نظام سیاسی از طریق کسب اطلاعات و تجربیات به وظایف، مسئولیتها، حقوق و نقش‌های خویش در جامعه پی می‌برند. جامعه‌پذیری سیاسی عملاً باعث ایجاد مشارکت در ساختار سیاسی می‌شود.

بنابر این نوع فرهنگ سیاسی که هر جامعه مدنی پدید می‌آورد و از آن پویایی می‌گیرد، فرهنگ سیاسی مشارکتی می‌باشد که مردم در آن به طور نسبی در نهادهای (طرح خواست‌ها و تقاضاها) و داده‌ها (استراتژیها) نقش دارند و از لحاظ روانی خود را در تصمیمات مؤثر می‌دانند.

با تعاریفی که عنوان شد، به مفهوم دیگری از بیان جامعه مدنی می‌رسیم. جامعه مدنی، جامعه‌ای است که روند نهادینه شدن باگسترش مشارکت سیاسی همراه است و نیروهای اجتماعی به صحنه سیاست وارد شده‌اند و با فعالیت نهادها بر مبنای قواعد بازی، قادر به مشارکت و ایجاد نظم می‌باشند که تعادل را با خود به همراه دارد. بنابر این جامعه مدنی سطح بالایی از نهادینگی و توسعه یافتگی سیاسی را دارا می‌باشد. در یک چنین جامعه‌ای، مجموعه‌ای از سازمانها، نهادها و تشکیلات غیر دولتی وجود دارند که نقش واسطه‌ای بین افراد و گروههای اجتماعی از یکسو و حکومت را از سوی دیگر بر عهده دارند.

پس جامعه مدنی حوزه‌ای از روابط تکامل یافته اجتماعی است. در مقابل این جامعه، جامعه پره‌تورین قرار دارد که در آن نیروهای اجتماعی به طور بی‌واسطه با یکدیگر به تعامل می‌پردازند و روند مشارکت در میان آنان در سطح بسیار پایین قرار دارد. اغلب اعتقاد بر این است که این گونه جوامع در مراحل بسیار پایین روابط اجتماعی قرار دارند. تجربه نشان داده که اغلب جامعه مدنی در جوامعی استقرار می‌یابد که دولت در آنها مقتدر و قانونمند است. به عبارتی دولت اساس مشروعیتی دارد و در پرتو قانون و اعمال دقیق آن و حاکمیت و ضابطه‌های معین و مبتنی بر قرار داد اجتماعی، عمل می‌کند و باعث ظهور صحیح جامعه مدنی می‌شود.

متغیرهای اساسی هر جامعه مدنی به طور مشخص در چند دسته جای می‌گیرند. همانگونه که قبلاً هم عنوان شد، سطوح عملکردی مدنیت در سه سطح فرد، جامعه و حکومت خلاصه می‌شود. در این حالت متغیرهای جامعه مدنی در دو دسته صوری و

ماهوی جای می‌گیرند. متغیرهای صوری جامعه مدنی شامل حق، قانون، توزیع قدرت، حاکمیت ملی، مشروعیت قدرت، حل و فصل اختلافات از طریق قانون، تکثیر منابع و منافع، عدم تحمیل ایدئولوژی از بالا، دموکراسی، اختیار و انتخاب، و متغیرهای ماهوی آن در هويت، تشخیص منابع و تعریف از انسان می‌باشد. در این حالت آنچه بسیار مهم می‌باشد، وجود نهادهای مدنی است که از دولت، ملت، احزاب، گروه‌های فشار، نهادها و سازمانها شروع و به سطوح فردی هم می‌رسند. اینان همگی در زمینه‌های خصوصیتی عنوان شده عمل می‌کنند و دو اصل قرار داد اجتماعی و ارتباطات، بازوی عملکردی آنان می‌باشند.

جامعه مدنی مبتنی بر قرارداد اجتماعی جامعه‌ای است فارغ از تحمیل اراده‌ی هیأت حاکمه و دولت. در بحث جامعه مدنی، اغلب بحث تعارض میان جامعه مدنی و دولت مطرح است و اینکه چگونه می‌باید میان این دو همزیستی وجود داشته باشد. اما این نکته را نباید از ذهن دور داشت که جامعه مدنی ضد دولت نیست، بلکه می‌تواند در تقویت آن کمک کند. اصل اساسی جامعه مدنی مشارکت است و در این مشارکت، دولت هم سهیم است و آن را مدیریت می‌بخشد. بحث فرهنگ سیاسی که قبلاً عنوان شد در این جامعه نقش بسیار مهمی را بازی می‌کند. جامعه مدنی دارای فرهنگ مشارکتی-فعال می‌باشد و آن چالشی است که افراد، آگاهانه منافع خود را تشخیص می‌دهند و به عمل و تعامل می‌پردازند. تسامح و تساهل و پذیرش تکثیر در بستر اجتماعی از نیروهای حفظ ثبات جامعه مدنی است.

بحرانهای اجتماعی

هر جامعه‌ای در ابتدای تشکیل و ثبات، با بحرانهای متعدد مواجه است. بحرانهای اجتماعی اغلب با پدیدار شدن، روند توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را دچار اختلال می‌کنند و گهگاه باعث نوعی بی‌ثباتی در جامعه می‌شوند که در حوزه‌های مختلف خود را نمایان می‌سازد.

بطور کلی نظریه پردازان توسعه سیاسی در باب بحران نظریه‌های گوناگون دارند، اما همگی بر سر یک نکته اتفاق نظر دارند که بحران نتیجه پدید آمدن اختلال یا بی‌ثباتی در

حوزه‌های اجتماعی از یکسو، و درجه و اهمیت آن از سوی دیگر می‌باشد. نکته بسیار مهم در این میان آن است که نظام تا چه حد توانایی پذیرش بحران را داشته باشد و اینکه چگونه بتواند آن را محدود یا رفع نماید.

لئونارد بایندر در تبیین بحران‌های اجتماعی، ۶ بحران را برای هر نظام سیاسی برمی‌شمارد که عبور از این ۶ بحران شرط توسعه سیاسی هر نظام، و یا به عبارت بهتر دست‌یابی به جامعه مدنی است. این بحرانها شامل بحرانهای هویت، مشارکت، مشروعیت، رسوخ‌پذیری، توزیع، و ادغام اجتماعی می‌باشد. هر یک از این حوزه‌ها به گونه‌ای پیوسته با حوزه‌های دیگر در حال تعامل است، بگونه‌ای که بی‌ثباتی در هر یک باعث بی‌ثباتی در دیگر حوزه‌ها و برهم خوردن نظم اجتماعی می‌شود.

از سوی دیگر جامعه مدنی در یک مفهوم کلی، به معنای جامعه‌ای است که از این بحرانهای ۶ گانه و بحران فرهنگی عبور کرده باشد. بنابراین هر جامعه مدنی دارای این ۷ خصوصیت است که دیگر متغیرهای یاد شده، همگی در درون این متغیرها جای دارند. از این جهت می‌توان مؤلفه‌های جامعه مدنی را هویت، مشروعیت، مشارکت، رسوخ، توزیع، ادغام و فرهنگ دانست.

اما منشاء هر بحران در سه حوزه قرار دارد. حوزه اول توان و ظرفیت نظام است. در این حالت نقش مدیریتی نظام اهمیت بسیار زیادی پیدا می‌کند. این مدیریت در سه حوزه فرهنگ سازی، توزیع و ارتباط قرار دارد. در بحث فرهنگ سازی دولت سعی می‌کند تا با ایجاد فرهنگ سیاسی مبتنی بر مشارکت و نهادسازی، که خود بر پایه نوعی هویت مشخص قرار دارد، به گونه‌ای جامعه‌پذیری سیاسی را صورت داده و قرارداد اجتماعی را تحقق بخشد. در بحث توزیع، دولت به منظور ایجاد زمینه عملی برای مشارکت و نهادسازی، به توزیع قدرت میان این بخشها می‌پردازد که همراه با عتصر ارتباط روند تعاملی که خاص هر ماهیت نظام گونه است، شکل می‌گیرد. در این حالت به درستی مفهوم بیان دیوید ایستون در تعریف سیاحت که عنوان می‌کند سیاست تخصیص قدرتمندانه ارزشها به کل جامعه است، معین می‌گردد.

در سطح دیگر بحث فرهنگ سیاسی مطرح است. یک فرهنگ سیاسی عبارتست از یک مبنای مشترک از اعتقادات که ممکن است فرهنگهای فرعی زیادی را در خود جای داده باشد. حضور این فرهنگهای فرعی به این معنا می‌باشد که هنگامی که تنوع حالت

مشخص به خود نگیرد، فرهنگ سیاسی همچنان در حالت ناهمگنی به سر خواهد برد. بطور کلی فرهنگ سیاسی در حالت خرد آن، بر پایه تفاسیر روانی از رفتار انسانی بیان می‌شود که شامل فعالیت‌های عادی سیاسی است که سطحی روانشناسانه و فردی را دربر می‌گیرد. در سطح کلان، فرهنگ سیاسی شامل متغیرهای اساسی و مشترک در جامعه شناسی سیاسی می‌باشد. پیوند این دو سطح فرهنگ سیاسی بر مبنای قواعد بازی صورت می‌گیرد، و تلاشی است در جهت همبستگی روانشناسی و جامعه شناسی که قادر باشد یک تحلیل پویای سیاسی را ارائه دهد. در این حالت سطح خرد به شدت سطح کلان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و دگرگونی‌های سطح خرد می‌باید از طریق تعدیل و تنظیم قواعد جذب سیستم شوند. در غیر این صورت خطر انقلاب اجتماعی وجود دارد که بالاترین حد بحران است و خود این بی‌ثباتی، فرهنگ سیاسی را مورد تعریف مجدد قرار می‌دهد.

سطح سوم توان و ظرفیت انسانها را در سطح اجتماعی مدنظر دارد. در این بحث ما با سه مفهوم مواجه هستیم؛ عقلانیت، انگیزش و ارزش و مشروعیت. این سه بحث همگی در ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر قرار دارند و اصل اساسی آنان تشخیص است. اینکه عقلانیت باعث تشخیص منافع و نوع ارزش می‌شود که انگیزش در عمل و تشخیص مشروعیت حوزه‌های گوناگون در جهت تعامل می‌گردد. بنابر این هرگونه کاستی در یکی از این سه حوزه، عملاً نوعی کاستی در بحث تشخیص است و اصل انتخاب را دچار خدشه می‌سازد که اصل اساسی روابط اجتماعی است. حال با مشخص شدن حوزه‌های بحران، به بررسی هر یک از مؤلفه‌های ۶ گانه می‌پردازیم.

۱- بحران هویت: یکی از غالب‌ترین امیال انسان تعلق است. تعلق همواره عامل مشخص‌کننده عمل انسان و جهت آن می‌باشد. به عبارتی هویت اساس حیات انسان را تشکیل می‌دهد. هر فردی بر اساس نوع هویتی که دارد، به تعامل نظام اشاعه دهنده هویت و محیط می‌پردازد و حوزه عملکرد و وفاداری خود را تنظیم می‌نماید. چگونگی رسیدن جامعه متشکل از انسانها به یک هویت مشترک که زمینه عقلانی و ارزشی را برای انگیزش و عمل معین کند، همواره از مسائل هر نظام اجتماعی است.

بحران هویت همواره باعث چند پارگی اجتماعی می‌شود. نبود یک هویت غالب در هر نظام اجتماعی سیاسی از عوامل ضعیف شدن پایه‌های آن نظام می‌باشد که شدت و

ضعف آن به بی ثباتی، حتی انحلال نظام می‌انجامد. امروزه در پایان سده بیستم، بحرانهای هویت بشدت در جهان گسترش یافته است. این بحران‌ها اغلب در مناطقی که قدرت مرکزی به گونه‌ای مدیرانه و اقتدارآمیز در تخصیص ارزشها ناتوان بوده، چند پارگی نظام را موجب گشته‌اند. در این حالت نهادها (در صورت وجود) وظیفه ارتباطی خود را از دست داده و خود به وسیله‌ای برای از بین بردن مشروعیت دولت مبدل می‌گردند. در عین حال این بحران‌ها پایه‌های دولت (دولت - ملت) را ضعیف کرده و در بسیاری از موارد مهاجرت‌های فزاینده را موجب می‌شود.

بنابر این هویت، اصل اساسی تشکیل هر اجتماع انسانی است. هویت مبنای شناخت و عمل است و جامعه‌ای که دچار بحران هویت می‌شود، این دو عنصر را کاملاً از دست می‌دهد.

۲- بحران مشروعیت: بحث مشروعیت دقیقاً با دو بحث فرهنگ سیاسی و هویت مرتبط است. این بحث به میزان مقبولیت کارگزاران و ارزش افراد مربوط می‌شود. اعمال قدرت یک شخص بر دیگران، یا یک گروه بر دیگران همواره از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. نوع برداشت حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان بسیار متفاوت است. هر یک عمل خود را مبتنی بر نظم و دیگری را بر هم زنده می‌داند. بنابر این بحث رضایت یک بحث اساسی در تعاملات جامعه و نظام سیاسی می‌باشد. در جایی که قدرت بتواند توجیه‌پذیر باشد و مبتنی بر اصل رضایت قرار گیرد، مشروعیت مطرح می‌شود.

پس مشروعیت به طور مشخص شامل جنبه‌های اخلاقی و یا هنجاری روابط قدرت در درون جامعه است. منبع مشروعیت همواره در طول تاریخ مورد بحث بوده و از مشروعیت الهی تا مشروعیت مردمی را طی کرده است که هر یک با تحول خود، تحول مفهوم انسان را هم در برداشته‌اند. معمولاً در جوامع سنتی، افراد، ارزشی ندارند و نظر آنان برای نظام مطرح نمی‌باشد. در عین حال مقبولیت حاکمان هم اهمیت زیادی ندارد. مردم در این حالت موظفند که از نظام اطاعت کنند و مشروعیت نظام، از خارج از آن می‌باشد.

بر عکس در جوامع دمکراتیک مشروعیت نظام را جامعه معین می‌کند. در این حالت اکثریت بر اقلیت حکمرانی کرده و دولت کارگزار آحاد افراد جامعه است. بحث بحران مشروعیت ناشی از تضعیف و یا از بین رفتن اعتماد دو طرفه میان نهاد

حکومت و مردم است که مبتنی بر نوعی رفتار است. این در حالی است که جامعه از وضعیت سنتی خود خارج شده و مردم احساس می‌کنند گروه اندکی حکومت کرده و اینان هیچ نقشی را بازی نمی‌کنند. بنابراین بحث از خود بیگانگی سیاسی مطرح شده و علاوه بر آنکه هویت را دچار تزلزل می‌کند. مشروعیت را هم مورد هدف قرار می‌دهد. این از خود بیگانگی سیاسی که منجر به از میان رفتن اعتماد می‌شود، می‌تواند علل گوناگونی از عدم عقلانیت، تا پدید آمدن فرهنگی جدید یا سنت باشد. میزان درجه این بی‌اعتمادی نکته مهمی را تشکیل می‌دهد. معمولاً عدم اعتماد ناشی از عقلانیت، به راحتی با ایجاد درجه جدیدی از عقلانیت قابل حل است، ولی سنت‌ها معمولاً ریشه‌های عمیق داشته و با هویت در ارتباط می‌باشند و بنابراین این به سختی قابل حل می‌باشند.

۳- بحران مشارکت: مشارکت یکی از اصول مهم پویایی هر نظام سیاسی است و مبتنی بر جامعه‌پذیری سیاسی می‌باشد. فرهنگ مشارکت بر پایه اراده شهروندان و اعمال کامل حقوق و تکالیف آنان در رفتار و تصمیمات سیاسی استوار است. معمولاً دمکراسی‌های با ثبات و سازگار، این گونه روند عملی را در درون خود به کار می‌گیرند که جهت‌گیری عملی را در نظام به همراه دارد. این رفتار، ساختار سیاسی و عملکرد آن را بهبود می‌بخشد و به اعتلای ارزشهای آن می‌افزاید.

بنابر این کارایی هر نظام بستگی مستقیم به میزان جامعه‌پذیری سیاسی - که فرهنگ مشارکتی را با خود به همراه دارد - پیدا می‌کند و مبتنی است بر وجود و تعدد گروه‌ها که رابط میان دولت و مردم هستند و روند مشارکتی را پویایی می‌بخشند. مشارکت دقیقاً با جامعه مدنی مترادف است. این روند در نظام‌های نوگرا که در آن زیرسیستمها از استقلال نسبی برخوردارند به خوبی اعمال می‌شود. در این نظام‌ها تنوع کامل ساختاری دیده می‌شود و نهادهایی وجود دارند که تقاضاها را تنظیم می‌کنند. احزاب، گروه‌های فشار و دیگر سازمانها و نهادها باعث پیوند منافع میان دو سطح دولت و جامعه می‌شود و تعامل این دو را تنظیم کرده و نظام را پویایی می‌بخشد.

نبودن کانالهای مشارکتی و یا جلوگیری از روند آن، در جوامعی که سطح غیر عقلانی را گذرانده و یا حداقل به ذهنیت عقلانیت (محصور) رسیده‌اند، مشروعیت را دچار بحران می‌کند و افراد سعی می‌کنند کانالهای غیر رسمی را برای فشار به نظام حاکم پدید آورده

و یا به آن پیوندند. این روند عملاً پدید آمدن «پیوند و تجمع منافع» را به تأخیر می‌اندازد و بر هم زننده گفتگو است که اساس جامعه مدنی می‌باشد.

۴- بحران رسوخ: این بحث در باب ظرفیت رسوخ حکومت در اعماق جامعه است و اینکه جامعه تا چه حد تصمیمات حکومت را مفید حال خود می‌داند و در کار کردی بودن نظام نقش دارد.

انسان موجودی است سیاسی ولی همه عمل او سیاسی نمی‌باشد. رفتارها تنها زمانی بطور آشکار سیاسی می‌شوند که با رفتار دولت در هم بیامیزند، یا از آن در خواست کنند، و یا آن را رد نمایند. بنابر این رفتارها تنها در زمانهای خاص می‌توانند سیاسی باشند. سه دسته از عوامل که رفتار را سیاسی می‌کنند می‌توان این گونه عنوان نمود:

الف- تقاضا برای عمل دولت یا تقاضا برای جلوگیری از عمل.

ب- دولت و یا سازمانهای دولتی که تمامی ساختارهای عمومی و تصمیمات را برای حل نزاعها و یا ایجاد خدمات پدید می‌آورد.

ج- فرهنگ سیاسی، یا آنچه بسیاری در سطوح پایین‌تر به آن ایدئولوژی می‌گویند، شامل اعتقادات، هنجارها و جهت‌گیری‌ها درباره دولت، اقتدار آن و مداخلات انسان‌ها. ساختار، تصمیمات و سیاست‌ها همگی در ارتباط با این دیدگاه‌ها هستند.

بنابر این میزان انسجام یک جامعه انسانی به میزان ظرفیت رسوخ افراد، نهادها و دولت بستگی دارد که بحران در این بخش، مشروعیت و مشارکت را دچار بحران کرده ولی لزوماً هویت را خدشه‌دار نمی‌سازد.

۵- بحران نفوذ: این بحث به چگونگی تعاملات اقتدار می‌پردازد. این که چگونه حکومت می‌تواند ارزشها را بطور اقتدارآمیز در کل جامعه توزیع نماید.

میزان نفوذ یک روند دو طرفه است. از یک طرف دولت بوسیله کانالهای ارتباطی خود ارزشها را به جامعه تخصیص می‌دهد و از طرف دیگر به وسیله کانالهای ارتباطی جامعه، میزان رضایت را دریافت می‌کند. بنابر این هرگونه نبود یا خلل در این روند دو طرفه و ابزار ارتباطی آن، دولت را از شرایط اجتماعی و خواستهای آن دور کرده و به همین شکل، جامعه هم آمادگی بحران‌های رسوخ، مشارکت و مشروعیت را پیدا می‌کند.

۶- بحران ادغام اجتماعی: این بحث با تکثرگرایی مدنی که قبلاً هم مطرح شد، مرتبط می‌باشد. ادغام اجتماعی به بحث در این باب می‌پردازد که تا چه حد تکثرگرایی در جامعه رشد کرده و بخشهای مختلف المنافع جامعه یکدیگر را لازم و ملزوم هم بدانند. این بحران در فروپاشی و یا تداوم جامعه نقش اساسی دارد. علاوه بر امکان پدید آمدن بحرانهای دیگر، مهمترین بحرانی که این بخش را تهدید می‌کند این است که بحران ادغام اجتماعی و پدید آمدن تکثرگرایی غیر مدنی، با بحران هویت همراه گشته و چندپارگی اجتماعی و یا از هم گسستگی نظام سیاسی را موجب شود. بنابراین مدیریت دولتی در این حالت، کارآمدترین وسیله برای پدید آوردن تکثر سازمان یافته می‌باشد که پیوند میان بخشهای مختلف را محکم‌تر می‌نماید.

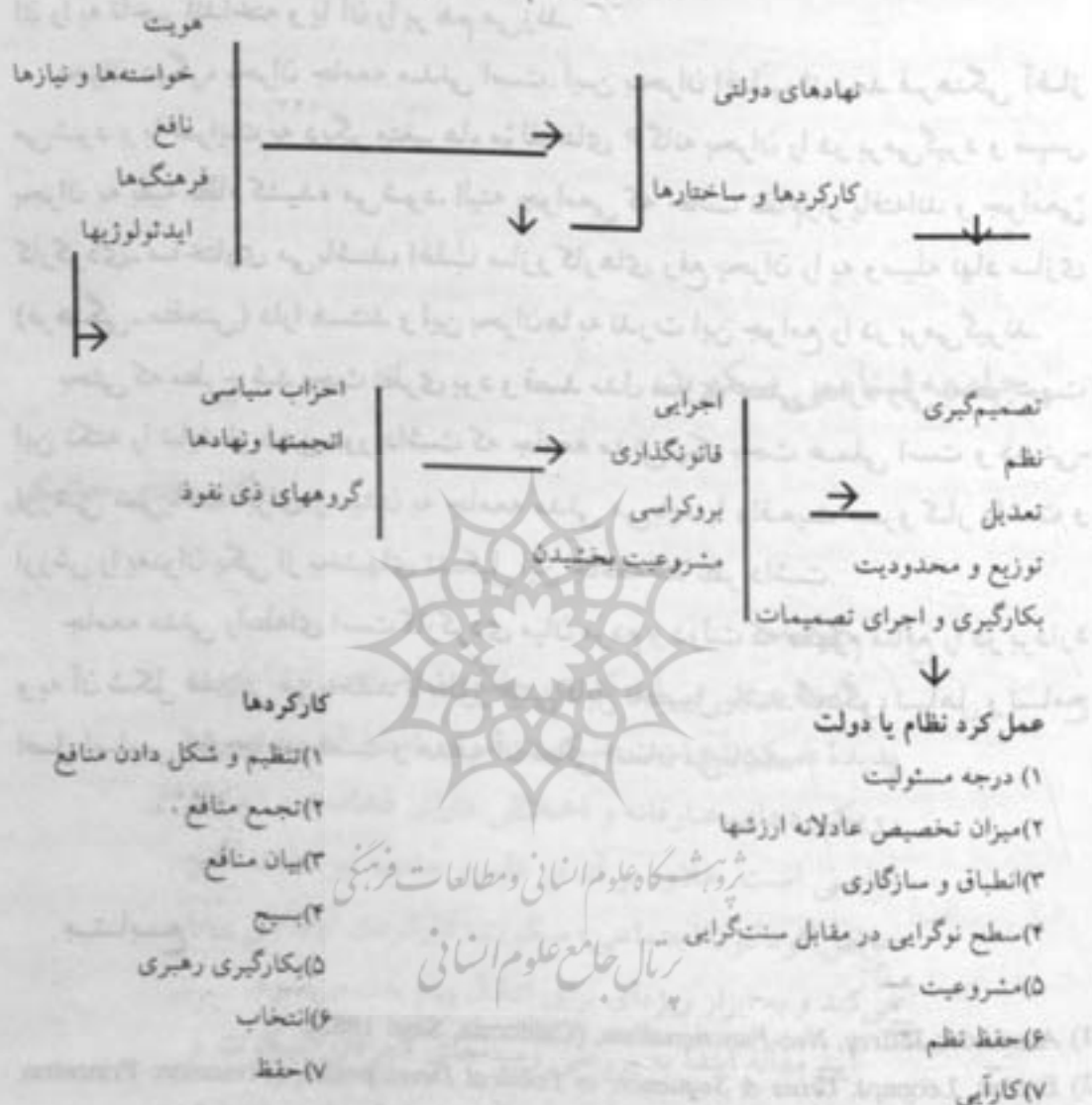
جمع‌بندی مطالب

بحث در باب بحران‌های شش‌گانه بحثی بود که دربارهٔ بحرانهای اجتماعی مطرح گردید. مثلاً یورگن هابرماس چهار بحران را برای نظام سیاسی بر می‌شمارد که عبارتند از: بحران اقتصادی، بحران عقلانیت، بحران مشروعیت و بحران انگیزش که خود این بحران‌ها را در بعد اقتصادی می‌داند، اما در دیگر حوزه‌های نظام هم می‌توان آن را تعمیم داد.

بحران دقیقاً زمانی پدید می‌آید که یکی از حوزه‌های مطرح شده دچار مشکل شود و یا کارکرد خود را از دست بدهد. آنچه بسیار مهم است این نکته می‌باشد که جامعه مدنی یک فرآیند بسیار پیچیده است که پدید آمدن آن امری حاصل تعاملات بسیار میان مؤلفه‌ها و متغیرهای عنوان شده و شرط اصلی آن پدید آمدن درجه‌ای از عقلانیت در اجتماع می‌باشد. این عقلانیت بتدریج دولت را هم عقلانی می‌سازد و پایه‌های ارزشی مبتنی بر سنت را کنار می‌گذارد.

حوزه‌های مختلف که عنوان شد، هر یک کارکرد معینی در این روند دارند و نمی‌توان بانادیده گرفتن یکی، به اعمال دیگری پرداخت. در یک نمای کلی و فرعی، می‌توان نظام سیاسی را همانند تصویر ۱ ترسیم نمود.

ساختار نظام سیاسی



همانگونه که مشاهده می‌شود، بحث جامعه و نظام سیاسی یک بحث کارکردی ساختاری است برای پدید آوردن جامعه مدنی می‌باید مفهوم سیستم و کارکرد به خوبی درک شود. در این حالت هرم قدرت جای خود را به فرآیند تعاملی می‌دهد که شاید حالت دورانی و گردش به خود می‌گیرد. بحران در هر یک از این بخشها که عنوان شد، به راحتی بخشهای دیگر را تحت تأثیر خود قرار داده و به راحتی سرایت می‌کند.

در این حالت ما با دو مفهوم مواجه هستیم. مفهوم بحران پیش از جامعه مدنی که بحران در ساختارها و کارکردهای در حال شکل‌گیری برای جامعه مدنی است که وجود آن را به تأخیر انداخته و یا آن را بر هم می‌زند.

بحران دیگر، بحران جامعه مدنی است. این بحران اغلب از بعد فرهنگی آغاز می‌شود و با سرایت به دیگر متغیرها، مؤلفه‌های ۶ گانه بحران را در برمی‌گیرد و سپس بحران به بقیه نظام کشیده می‌شود. البته جوامعی که حالت نظام‌وار یافته‌اند و جوامعی کارکردی-ساختاری می‌باشند، اغلب سازوکارهای رفع بحران را به وسیله نهاد سازی (فرهنگی-منفعتی) دارا هستند و این بحران‌ها به تدرت این جوامع را در برمی‌گیرند.

بحثی که مطرح شد بحث نظری بود و قصد مدل سازی عملی ندارد ولی به هر جهت این نکته را نباید از ذهن دور داشت که جامعه مدنی یک بحث عملی است و ذهنی-ارزشی نمی‌باشد. برای رسیدن به جامعه مدنی می‌باید با واقعیت سرو کار داشت و ارزش را بعنوان یکی از بخشهای تشکیل این جامعه مد نظر داشت.

جامعه مدنی رابطه‌ای است کارکردی میان مردم و دولت که مفهوم منافع را در بردارد و به آن شکل عقلانی می‌بخشد تا بطور عینی قابل تحصیل باشد. گفتگو، تساهل و تسامح اصل اساسی این جامعه است و هدف آن تعالی انسان می‌باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

منابع

- 1) Alexander Jeffrey, *Neo-Functionalism*, (California, Sage 1985).
- 2) Binder, Leonard, *Crisis & Sequences in Political Development*, (Princeton: Princeton University Press, 1971).
- 3) Rush, Michael, *Politics & Society*, (London: Harvester, Wheatsheaf, 1992).
- 4) Wilson, Richard, *Compliance Ideologies*, (N-Y: Cambridge University Press, 1992).